

سلسله بحث هائی در باب استراتژی اقدام سازمانگرایانه حزبی (بخش اول)

موضوع اول: آیا حزب سازمانگرایانه و آموزش ده و برنامه ریز پائینی ها (یا مستضعفین) در جامعه ما ممکن است؟

با کدامین شریعتی است؟

شریعتی انطباقی؟ یا شریعتی تطبیقی؟ یا شریعتی حزبی؟

مقدمه: با کدامین متدولوژی اندیشه شریعتی را بکاویم؟ آنچه باید بعنوان اصل اول متدولوژی برخورد با اندیشه شریعتی در نظر داشته باشیم، آنچنانکه خود معلم کبیرمان بارها مطرح کرده است عبارت از این است که اندیشه وی بعنوان یک کل واحد یکدست که بصورت الهام یا وحی بصورت دفعی بر وی نازل شده است نباید در نظر گرفته بلکه بلعکس باید اندیشه شریعتی بعنوان یک پروسسی در نظر گیریم که طی دوران مختلف زندگی و حیات فکری شریعتی رشد و تکوین پیدا کرده است که معنای دیگر این اصل این است که اندیشه شریعتی تاریخمند می باشد و همین اصل تاریخمندی اندیشه شریعتی که می تواند بعنوان یک عینک یا متدولوژی جهت برخورد با اندیشه شریعتی از آن استفاده کنیم عبارت دیگری اگر بخواهیم یک جواب اجمالی به سوال بالا بدهیم باید بگوییم که تاریخمند دانستن اندیشه شریعتی بهترین و تنها متدولوژی برخورد با اندیشه شریعتی میباشد چرا که اندیشه انسانهای بزرگ در دو بستر یا در دو کانتکس مختلف شکل می گیرند:

کانتکس اول بستر فرا تاریخی یا دفعی یا الهامی می باشد.

کانتکس دوم اندیشه های تاریخی که در بستر تاریخ حیات آن اندیشمند تکوین و تکامل پیدا کرده است.

مثلا اگر شما بخواهید اندیشه مولانا در دو اثر بزرگ او که به نامهای مثنوی و دیوان شمس در سی و پنج هزار بیت شعر یا نظمی که سروده و تقریبا از سن چهل سالگی یعنی پس از برخورد با شمس تبریزی بصورت دفعی و فراتاریخی برای او حاصل شده است را مورد مطالعه قرار دهید تقریبا کل اندیشه مولانا در این سی و پنج هزار بیت که در مدت تقریبا 20 سال سروده است بصورت یک کل واحد برای ما تجلی میکند که صورت یک نواختی داشته است و دارای بستر دفعی و غیر تکاملی یا غیر پروسسی یا فراتاریخی بوده است. چرا که برای نمونه اگر سی و شش بیت مقدمه دفتر اول مثنوی که تحت عنوان:

بشنو از نی چون حکایت می کند / از جدانیها شکایت می کند

تا آنجا که می گوید:

آینه ات دانی چرا غماز نیست / زآنکه زنگار از رخس ممتاز نیست

که طبق گواه تاریخ از جمله بیت های اولی بود که مولانا سروده بود و در حاشیه کلاه یا پارچه ای که بر سر داشت پنهان کرده بود و در پاسخ به خواست مریدانش جهت تنظیم یک اثر تعلیمی بیرون آورد تا آخرین دستاوردهای فکری او که در دفتر ششم مطرح شده است مثل:

قرنها بگذشت این قرن نویست / ماه آن ماه است و آب آن آب نیست

عدل آن عدل است و فضل آن فضل هم / لیک مستبدل شد این قرن و امم

قرن ها بر قرن ها رفت ای همام / وین معانی بر قرار و بر دوام

شد مبدل آب این جو چند بار / عکس ماه و عکس اختر بر قرار

پس بنایش نیست بر آب روان / بلکه بر اقطار اوج آسمان

مقایسه کنیم نمیتوانیم به یک پروسه خطی یا زمانی تکامل اندیشه مولانا دست پیدا کنیم چرا که اندیشه مولانا یک اندیشه آسمانی، الهامی، دفعی و فراتاریخی بوده است و مولانا بصورت پر کاهی در مصاف نیز باد پیوسته در آسمانها جولان میکرده است و خود نمی دانسته در زمین در کجا خواهد فتاد و پیوسته:

پیش چو گانهای حکم کن و فکان / می دوم اندر مکان و لا مکان

گر بلالم گر هاللم میروم / مقتدا بر افتابت میجوم

اما اگر همین کانتکس اندیشه مولانا مثلا با کانتکس اندیشه محمد که قرآن می باشد مقایسه کنید بخاطر اینکه اندیشه محمد در قرآن یک اندیشه تاریخی - تدریجی - تکاملی می باشد که بصورت وحی بر محمد نازل شده است این اندیشه دارای یک پروسه تاریخی و تکاملی می باشد که از اولین و ساده ترین مسائل مثل تهمت جنسی به عایشه زن پیامبر در سوره نور گرفته یا سوالهایی مطرحی که مردم از محمد میکرده اند مثل:

یسئلونک عن الا هله یا

یسئلونک عن ذمی القرنین یا یسئلونک عن الروح یا

یسئلونک تا ... عن الحبال

و پیچیده ترنی مسائل فلسفه انسان شناسی و فلسفه جهان بینی و فلسفه تاریخ مثل:

آیات 29 تا 38 سوره بقره که در باب فلسفه انسان شناسی است یا

آیه 231 بقره که بیانگر فلسفه تاریخ است یا

آیه 200 سوره آل عمران که فلسفه حزب است یا

آیه 72 سوره بنی اسرائیل که بیانگر فلسفه اخلاق است یا

آیه 13 سوره الحجرات که تبیین کننده فلسفه جامعه شناسی می باشد یا

آیه 25 حدید که فلسفه سوسیالیسم است و غیره در آن وجود دارد و این امر باعث گردیده است تا کل قرآن از نظر مضمون و محتوی بصورت یک کل واحد نباشد بلکه دارای فرایندهای مختلف مضمونی از نظر لایه های معنایی برخوردار باشد چرا بخاطر اینکه قرآن بر عکس مثنوی که یک کتاب فرا تاریخی است ، یک کتاب تاریخمند می باشد و بخاطر همین تاریخمندی است که می تواند مدعی رسالت انسانی یا اجتماعی یا تاریخی یا اخلاقی یا بعبارت دیگر دارای ارزش ابژکتیوی برای بشریت باشد و گر نه اگر مانند مثنوی یک کتاب فرا تاریخی بود تنها می توانست دارای یک ادعای سوپژکتیو برای بشریت داشته باشد نه مانند قرآن ادعای انسان سازی و اجتماع سازی و تاریخ سازی و... که همگی دارای ارزش ابژکتیوی است، بکند. حال با توجه به این مقایسه میان دو کانتکس اندیشه تاریخی و اندیشه فرا تاریخی می توانیم به موضوع فوق که در رابطه با تاریخمند بودن اندیشه شریعتی است بپردازیم. گفتیم که تاریخمند بودن اندیشه شریعتی است که می تواند بعنوان صحیح ترین متدولوژی جهت مطالعه اندیشه شریعتی بکار گرفته شود چرا که زمانیکه پذیرفتیم که اندیشه شریعتی تاریخمند است:

اولا: باید بپذیریم این اندیشه دارای تحول و تغییر بوده است و این تحول و تغییر دارای سمت و سوی تکاملی داشته.

ثانیا: این تغییر و تحول و تکامل اندیشه برای اندیشه شریعتی بعنوان یک صفت و حسن مطرح می باشد نه یک عیب و ضعف.

ثالثا: همیشه بر اساس آخرین منزل تکامل فکری منازل دیگر را تبیین کنیم نه بلعکس.

رابعا: این اندیشه دارای دینامیسم می باشد که در بستر زمان می تواند دو باره زندگی کند و به موازاتی که دارای زندگی اجتماعی - سیاسی - تاریخی باشد، می تواند دارای پتانسیل هدایتگری باشد. البته خود تاریخی بودن اندیشه شریعتی به صورتهای مختلف در کنفرانس های مختلف از طرف معلم کبیرمان مورد اعتراف قرار گرفته است که خود این موضوع نشان دهنده این حقیقت می باشد که تاریخمند بودن اندیشه وی بصورت یک خصیصه هدفدار از طرف معلم بکار گرفته شده است.

چنانکه خود ایشان در خصوص گوروپچ نقل میکرد که در یکی از جلسات درسی که با گوروپچ داشته است در ضمن مقاله ای که در آن جلسه در حال خواندن بوده است به نقل و قولی از یکی از کتابهای گوروپچ بدون نام می پردازد که گوروپچ با شنیدن آن نقل و قول عصبانی میشود و خطاب به دکتر می گوید این مزخرفات از آن کیست؟ دکتر که مطمئن بوده است که مطالب از آن خود آقای گوروپچ بوده است می گوید از آن خود شما است. گوروپچ سپس از دکتر می پرسد در کجا من گفته ام؟ دکتر نام کتاب را می گوید. گوروپچ سپس می گوید در چه سالی من این سخن را گفته ام؟ دکتر می گوید در سال مثلا 1956 گوروپچ در پاسخ می گوید شما می خواهید بگوئی که من از آن تاریخ تا کنون مرده بوده ام و اصلا فکر و اندیشه تازه نکرده ام و بعد گوروپچ توضیح میدهد که من در این مدت فکر کرده ام و کار کرده ام و تغییر کرده ام و اندیشه منم عوض شده است. البته هدف شریعتی از طرح این موضوع در آن کنفرانس نقل شواهد برای اعلام تحول تاریخی اندیشه خود می باشد اینک اندیشه او دائما در حال تحول می باشد و او هرگز مانند یک ایندولوگ حزبی برای انجام پروپاگاندای حزبی در یکجا نمی ایستد و باز در جای دیگر در همین رابطه دکتر در خصوص شخصیت فکری ابوالعالی معزی همین نظریه را مطرح می کند و به طرح شخصیت تاریخی فکری ابوالعلا معزی می پردازد یعنی آنزمانی که ابوالعلا دارای اندیشه ضد مردمی بوده و خدا را شکر می کرده که خدا او را کور آفریده تا روی مردم را نبیند. با ابوالعلائی که از نظر فکری به آنجا میرسد که در ملاقات با امام صادق می گوید امام صادق را ملاقات کردم. در حالی که جهان را در فردی دیدم و دهر را در خانه ای و زمان را در ساعتی و غیره و یا از همین دکتر در خصوص کارل مارکس، که زندگی مارکس را به سه مرحله تقسیم می کند:

دوم مارکس کامل یا مارکس جامعه شناس. سوم مارکس پیر یا مارکس ایدئولوگ که از نظر او هر کدام از این مراحل سه گانه زندگی او، مارکس با کاراکتر و تیپ لوزی و شخصیت و اندیشه نوینی ظاهر میشود که با مراحل قبل متفاوت می باشد در رابطه با خود شریعتی هم موضوع بدین ترتیب می باشد یعنی زمانی که ما با شریعتی بعنوان یک اندیشمند و صاحب اندیشه برخورد می کنیم باید این نکته را در نظر داشته باشیم که برعکس افراد عامی و مقلد (که تمامی عمرشان دارای یک زندگی ثابتی می باشند و هیچ گونه تحولی و تغییری در پروسه عمرشان بجز چند تا مسافرت و چند تا زیارت و ... غیره ندارند) دارای یک شخصیت تثبیت شده در تمام عمر نمی باشد و دائم بر پایه تحول فکری شخصیت نوینی صاحب شده است که اگر بخواهیم هیرارشی شخصیت شریعتی در طول عمر حقیقی اش ترسیم کنیم (نه عمر واقعی اش که عمر شناسنامه ایش می باشد عمر حقیقی اش یعنی از زمانی که شریعتی با ترجمه تصادفی کتاب ابوذر جوده السحار که به پیشنهاد پدرش استاد محمد تقی شریعتی صورت می گیرد و شریعتی در سالهای آخر دبیرستان تحصیل میکرده است و با ترجمه این کتاب شریعتی غیر سیاسی و غیر اجتماعی و شاید بتوانیم بگوئیم شریعتی شکاک در همه چیز حتی بودن خودش، یکمرتبه دچار یک تحول کیفی میشود و با این تحول و زلزله شریعتی حقیقی متولد میشود بعبارت دیگر شریعتی با سونامی حیات پر بار ابوذر، تولد حقیقی خود را در بستر اندیشه تاریخی خود آغاز می کند که همین سونامی حیات ابوذر باعث گردید که تمامی زندگی تاریخی شریعتی در فرایندهای مختلف آن تحت تاثیر ابوذر گردد هم حیات ابوذر بعنوان صدای عدالت سوسیالیستی محمد (که با شعار **عجبت لا یجدو القوت فی البیت کیف لا یخرج علی الناس شاهرا سیف من تعجب می کنم از کسی که قوتی در خانه خودش نمی یابد و برای آن قوت نداشتن با شمشیر در جامعه خروج و مبارزه نمی کند**) و هم حیات ابوذر بعنوان چهره مبارز در سه جبهه مختلف: زر (مبارزه با کاخ سبز معاویه و تقسیم طلاهای عبد الرحمان عوف) و زور (مبارزه پی گیر با حکومت عثمان که عامل تبعید او به ربه و خاموش شدن صدای ابوذر در صحرای تنها و خاموش ربه شد) و

تزویر (فریاد ابوذر و استخوان کوبیدن بر سر کعب الاحبار یهودی که برای ابوذر صحابی محمد آیه کنز سوره توبه را تفسیر میکرد) و هم حیات ابوذر بعنوان فلسفه عمل و آنهم عمل اجتماعی در برابر تمامی چارتهای فلسفی حاکم آنزمان و زمانهای بعد که به فلسفه نظر و ذهنیت و ارسطویی تکیه میکردند. بنابراین تولد حقیقی شریعتی نه تولد شناسنامه ای شریعتی، با ابوذر و ترجمه کتاب جوده السحار ابوذر شروع میشود و تا پایان عمر از نظر دوران تاریخی اندیشه اش شریعتی سه مرحله بزرگ سپری کرد که این سه مرحله عبارتند از:

1. شریعتی انطباقی
2. شریعتی تطبیقی
3. شریعتی حزبی

ادامه دارد